

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۸، شماره ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵

آفات زبان از نظر لفظ و معنا در مثنوی مولوی و احیاء علوم الدین غزالی (علمی - پژوهشی)

محمدصادق بصیری^۱

سمیه حسینی بی‌بی‌حیاتی*^۲

چکیده

روش‌های بیان مقاصد، گوناگون است. برخی از افراد روش مستقیم را برمی‌گزینند؛ یعنی زبان رسمی و غیرادبی را ترجیح می‌دهند که در این حالت، جملات به صورت خبری یا انشایی خواهد بود اما گروهی دیگر از زبان غیرمستقیم استفاده می‌کنند زیرا آنها این نوع بیان را تأثیرگذارتر می‌دانند. از جمله مباحث مهم و قابل توجه، بحث جرایم و آفات زبان است زیرا بیش از آن اندازه که نعمت بیان و زبان، مفید و ارزشمند است، جرایم و آفات آن، زیانبار و ناپسند است. در تعالیم آسمانی و کلمات حکیمان درباره آفات زبان، مطالب بسیار ارزنده و جالبی دیده می‌شود که بررسی تمام آنها از حوصله بحث ما خارج است ولی در حدّ توان، به قسمتی از آن آفات، از زبان امام محمد غزالی در کتاب ارزشمند احیاء علوم الدین و از زبان مولانا جلال الدین محمد بلخی در مثنوی معنوی اشاره خواهد شد. این مقاله در پی آن است که روشن سازد امام محمد غزالی و جلال الدین محمد مولوی پیام خود را چگونه به خوانندگان منتقل ساخته‌اند و کدام روش (مستقیم یا غیرمستقیم) را برای بیان مقاصد خود برگزیده‌اند و نحوه بیان و سبک بیان این دو بزرگوار از نظر لفظ و معنی چگونه است.

واژه‌های کلیدی: آفات زبان، لفظ، معنا، مولوی، امام محمد غزالی.

^۱ - استاد بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان: ms.basiri@gmail.com

^۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان: s.hosseini.1367@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۶/۶

۱- مقدمه

باید دانست که خطر زبان، زیاد است و جز با سکوت، از آن رهایی نیست. از این رو در تعالیم دینی، سکوت را در جای خود ستوده و به آن تشویق کرده و فرموده‌اند: «الصَّمْتُ مَنْجَاةٌ؛ خاموشی رستگاری است.» (آمدی، ۱۳۴۶: ۴۲)

زبان، دارای دو بعد مثبت و منفی است و نمی‌توان گفت چون زبان نعمت بزرگ الهی است، پس باید هرچه بیشتر از آن استفاده کرد و بدون حساب، هرسخنی را بر زبان جاری ساخت. اصولاً یکی از نشانه‌های انسان عاقل، آن است که بی‌جا سخن نمی‌گوید. زبان، گویای عقل آدمی است. چنان‌که امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»: سخن بگویند تا شناخته شوید چرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است.» (شیروانی، ۱۳۸۷: ۶۵۵)

زبان، دارای دو جنبه است: زبان، یک نظام کلی و ذهنی است که کاملاً دور از دخل و تصرف فرد است و در ذهن همه گویندگان و آشنایان به آن یکسان است و فرد به میل خود نمی‌تواند در آن تغییری ایجاد کند و دوم، هرگاه شخصی سخن می‌گوید، بخشی از نظام کلی و ذهنی زبان را به کار می‌برد که جنبه عینی و فیزیکی دارد و گفتار خواندمی شود؛ لذا، گفتار که جریان زنده زبان است، امری اختصاصی و شخصی است و از فردی به فرد دیگر متفاوت است.

«زبان، دارای دو نمود، یکی گفتاری و یکی نوشتاری است که در هر دو نمود، در نقش‌های چندی از جمله: نقش ارتباطی، نقش بیان تفکر و اندیشه، بیان احساسات شخصی و مافی‌الضمیر و نقش زیبایی‌آفرینی به کار می‌رود.» (باقری، ۱۳۸۴: ۷۶)

هدف این تحقیق پی‌بردن به الگوهای زبانی و سبک بیان مولانا جلال‌الدین محمد مولوی در مثنوی، در مقایسه با سبک بیان امام محمد غزالی در احیاء علوم‌الدین برای بیان آفات زبان است. این مقاله، از آن جهت تطبیقی است که یک موضوع (آفات زبان) را در دو قالب یا در دو زبان (شعر و نثر)، مثنوی معنوی و احیاء علوم‌الدین بررسی می‌کند؛ لذا، تطبیق زبانی و ساختاری است.

روش کار در این مقاله، آن است که ابتدا به تعریف زبان و آفات آن پرداخته می‌شود و سپس، زبان را در حوزه لفظ و معنا بررسی می‌کند و آفات مثنوی و احیاء العلوم الدین را با توجه به نوع بیان دو اثر، مد نظر قرار می‌دهد.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

منظور از زبان، گفتار آدمی است که می‌تواند به همان اندازه که فایده دارد، زیانبار نیز باشد. چنان که مولانا می‌فرماید: «ای زبان، تو بس زبانی مرا» و دانشمندان علوم انسانی، بیشتر رذایل اخلاقی، مانند دروغ، غیبت، بهتان، شمات، مسخرگی و استهزا و هرزه‌گویی را از آفات و مفسد زبان دانسته‌اند؛ بنابراین، زبان، عضوی است که آفات زیادی را مرتکب می‌شود و مفسد آن اگرچه از معاصی ظاهر است، به اخلاق رذیله و افعال ناپسند می‌انجامد. این تحقیق در پی تطبیق دیدگاه‌های مولانا جلال الدین محمد مولوی در مثنوی و امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین است تا نحوه بیان (از نظر لفظ و معنا) و سبک بیان این دو بزرگوار را در موضوع مورد بحث دریابد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

این تحقیق بر مبنای نظریات علوم انسانی در حوزه زبان‌شناسی و اخلاق اسلامی قرار دارد که عمدتاً از اقوال و آثار مولانا جلال الدین محمد بلخی و امام محمد غزالی نقل و با آیات و روایات، مستند خواهد شد. در این باره منابع اصلی و فرعی زیادی وجود دارد که در فهرست منابع این تحقیق آمده است اما به طور خاص، تعدادی از تحقیقات مورد استفاده به شرح ذیل است: ۱- مقاله تأثیر فرهنگی غزالی در بغداد و مسیر تفکر وی از تهافت الفلاسفه تا احیاء علوم الدین، آذر آهنچی، (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان ۷۷ و بهار ۷۸، شماره ۱۴۸ و ۱۴۹)، ۲- آموزه‌های غزالی برای انسان امروز، ع برازندگان (کتاب ماه دین، تیر ۸۷، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹)، ۳- نقش فلسفه تمثیلی در داستان‌پردازی‌های مولانا در مثنوی، فرزاد قائمی، (فصلنامه پژوهش‌های ادبی، تابستان ۸۶، شماره ۱۶)، ۴- قصه‌ها و تمثیلات مولانا جلال الدین محمد بلخی و رابطه آنها با شریعت، طریقت و حقیقت، عبدالحسین زرین کوب، (پژوهشنامه فرهنگ و ادب، سال سوم، بهار و تابستان ۸۶، شماره ۴)، ۵- مثنوی در ترازوی لفظ، محمدجواد شریعت،

(پژوهشنامه فرهنگ و ادب، سال پنجم و ششم، زمستان ۸۸ و بهار و تابستان ۸۹، شماره ۹، ج ۲)، ۶- لفظ و معنا را به تیغ از یکدیگر نتوان برید، حسن بساک، (ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد مشهد، ۸۳، شماره ۳ و ۴)، ۷- احیاء علوم الدین غزالی و ضرورت احیای آن در روزگار ما، شهرام پازوکی، (جاویدان خرد، دوره جدید پاییز ۸۸، شماره ۴) و ۸- گناه در نگاه غزالی، زهرا (میترا) پورسینا، (آینه معرفت، ۸۶، شماره ۱۲)

هرچند پژوهش‌هایی که برشمردیم انجام شده اما مقاله‌ای که به صورت تطبیقی آفات زبان را از نظر لفظ و معنا در مثنوی مولوی و احیاء علوم الدین غزالی بررسی کند تاکنون انجام نشده است.

۲- بحث

زبان، نقش و وظایف گوناگونی برعهده دارد. زبان را می‌توان این گونه تعریف کرد: «زبان، به‌طور کلی به‌عنوان یک ابزار و وسیله برقراری ارتباط توصیف می‌شود ولی باید توجه داشت که زبان، علاوه بر برقراری ارتباط که «نقش» (Function) اصلی آن است، نقش‌های دیگری را هم برعهده دارد که نقش‌های فرعی آن به‌شمار می‌روند. این نقش‌های مختلف زبان دارای درجات متفاوتی از نظر اهمیت و ارزش هستند و در مورد شماره و تعداد آنها بین اغلب زبان‌شناسان اتفاق نظر وجود ندارد و برخی از آنان تا پانزده نقش گوناگون برای زبان برشمرده‌اند.» (باقری، ۱۳۸۴: ۷۱)

زبان را می‌توان به شکل پدیده‌ای که دارای دو حوزه است در نظر گرفت: یکی حوزه لفظ و دیگری حوزه محتوا؛

«درحوزه لفظ، زبان‌شناسی با صورت یا شکل عناصر زبانی سروکار دارد، بدون اینکه ضرورت معنای آن را در نظر بگیرد. حوزه محتوا با معناشناسی سروکار دارد؛ یعنی، با مطالعه معنا. بررسی صورت، کمتر از مطالعه معنا پیچیدگی دارد؛ از این رو، حوزه لفظی زبان معمولاً پیش از حوزه محتوا تجزیه و تحلیل می‌گردد.» (اچسون، ۱۳۶۷: ۶۱)

۲-۱- حوزه لفظ

در نقد ادبی نیز توجه به لفظ و معنا، از موضوعات مهم به‌شمار می‌آید و نظریات مختلفی در این باره وجود دارد. برخی با توجه به صورت و هیئت اثر، لفظ را مهم‌تر از معنی تلقی کرده‌اند:

«در حقیقت، جنبه لفظی در شعر و ادب، عنصر مهمی به‌شمار می‌رود زیرا لفظ، موجب صورت و هیئت هر اثر ادبی است و بدون آن، تحقق اثری ادبی محال خواهد بود. در حقیقت، نه فقط از لحاظ ارتباطی که لفظ با معنی دارد بلکه حتی از جهت وزن و آهنگی که در آن هست، باید لفظ را جزء اصلی هر اثر ادبی، خاصه شعر، شمرد. از این نظر، بعضی از منتقدان، برای لفظ بیش از معنی اهمیت قائل بوده‌اند و به همین جهت، در نقد نیز توجه به لفظ بیشتر داشته‌اند.» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۸۰-۸۱)

دکتر زرین کوب با نقل نظر برخی محققان، این پندار را که لفظ جزء اصلی سخن به حساب می‌آید، رد می‌کند. وی بر این باور است که شعر، آنگاه که در خیال شکل گرفت، در قالب لفظ بیاید یا نه، کامل و تمام است و به لفظ چندان وابستگی ندارد و لفظ، تنها در القای شعر به دیگران، به شاعر یاری می‌رساند. (همان: ۸۱) وی در ادامه، ارتباط لفظ و معنا را به ارتباط روح و جسم مانند می‌کند و می‌نویسد: «رابطه لفظ و معنی، مانند ارتباط جسم و روح است. همان‌گونه که اختلال جسم در صحت روح خلل می‌افکند، ضعف و اختلال لفظ نیز موجب ضعف و اختلال معنی خواهد بود.» (همان)

۲-۲- حوزه معنا

زبان را می‌توان نوعی نظام ارتباطی دانست که موضوع ارتباط را با آنچه ایجاد ارتباط می‌کند، مربوط می‌سازد. «زبان، نظامی است که در یک سوی آن پیام و در سوی دیگرش، مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا نمادها قرار دارند. «فردینان دوسوسور»، زبان‌شناس سویسی، این دو را «دال» (صورت) و «مدلول» (معنی) می‌نامد.» (پالمر، ۱۳۷۴: ۲۰)

«معنی‌شناسی» اصطلاحی فنی است که به مطالعه معنی اطلاق می‌شود. اصطلاح (Semantics) از واژه‌های نوافزوده به زبان انگلیسی است. این اصطلاح، نخستین بار در سال ۱۸۹۴، در مقاله‌ای تحت عنوان «معانی منعکسه: نکته‌ای در معنی‌شناسی» که به انجمن

زبان‌شناسان آمریکا ارائه شد، مطرح گردید. مدت زمانی به طول انجامید تا این اصطلاح رسمیت یافت. (همان: ۱۴-۱۳) یکی از بخش‌های دانش زبان‌شناسی نوین، «معنی‌شناسی» است که در سال‌های متأخر مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته است. در حوزه محتوا، زبان‌شناسی با معنا سر و کار دارد.

۲-۳- حوزه لفظ و معنی

بر اساس نظریه تلفیق لفظ و معنی در حوزه زبان‌شناسی، مکتبی به نام کوپنهاگ در سال ۱۹۳۴ تشکیل شد. این مکتب از همان آغاز، توجه خود را روی نظریه‌ای متمرکز کرد که بتواند لفظ و معنی، یعنی دو جنبه علامت را در نظامی کلی تلفیق کند و آنها را در قالب مقولاتی که دقیقاً تعریف شده باشد، توصیف نماید.

لویی یلمزلف (Louis Hjelmslev) نظریه خود را به صورت یک رشته تعاریف بسیار دقیق عرضه کرد و آن را در سال ۱۹۵۳، تحت عنوان «درآمدی بر یک نظریه زبانی» منتشر کرد. یلمزلف، نظریه طبقه‌بندی زبان را که سوسور مطرح کرده بود، گسترش داد و آن را به صورت یک دسته تمایزات منطقی دوشقی، بسیار دقیق و ریاضی‌وار بیان داشت. (بی‌رویش، ۱۳۶۳: ۵۱)

یلمزلف، نخست تمایز معروف بین لفظ و معنی را گسترش داد و به جای آنها، مفاهیم عام‌تر «حوزه لفظ» و «حوزه معنی» را در نظریه خود به کار برد. وی ساخت صوری یک کلمه، یک گروه، یک جمله یا رشته‌ای از جمله‌ها را زنجیره می‌نامد. هر زنجیره زبانی، مرکب است از زنجیره‌ای از حوزه معنی و زنجیره‌ای از حوزه لفظ. عناصر هر یک از این دو زنجیره، مفاهیم مجردی هستند که نظام زیربنایی زبان را می‌سازند.

پیوستگی بین لفظ و معنا، منجر به آفرینش هنری می‌شود. شمس قیس رازی، در توصیه‌های خود به شاعران، لفظ و معنا را به «ظرف و مظروف» تشبیه می‌کند و بر پیوستگی جدایی‌ناپذیر آن دو تأکید می‌کند. وی معتقد است که نداشتن دقت و وسواس لازم و بی‌توجهی شاعر به انتخاب لفظ مناسب که به بیان مضامین والا با الفاظ سست و رکیک منجر می‌گردد، به معنای کلام خدشه وارد می‌سازد و طراوت و تأثیر سخن را از بین

می‌برد؛ از این رو، تنها شعری را می‌توان در حدّ کمال دانست که مضمونی والا داشته‌باشد و آن مضمون، با الفاظ پاکیزه و لطیف بیان شده‌باشد:

«اما اگر کسی خواهد که در درجهٔ شعر به فنّ کمال رسد و سخن چنان آراید که پسند ارباب طبع باشد، باید که جهد کند تا نظم و نثر او به الفاظ پاکیزه و معانی لطیف آراسته آید و چنان که به صور معانی بدیع در کسوت الفاظ رکیک سر فرود نیارد، به نقوش عبارات بلیغ بر روی معانی واهی فریفته‌نشود، چه معنی بی‌عبارت، هیچ طراوت ندارد و عبارت بی‌معنی به هیچ نشاید.» (شمس قیس رازی، ۱۳۷۳: ۳۹۴)

انتخاب لفظ مناسب برای ادای هر معنی، نه تنها از شروط شاعری بلکه از اهمّ شروط سخنوری است:

«هر معنی را در زبانی لفظی مطابق و لباس عاریتی موافق، بیرون آرد، چه کسوت عبارات، متعدّد است و صورت معانی، مختلف و همچنان که زن صاحب جمال در بعضی ملابیس خوب‌تر نماید و کنیزک بیش‌بها در بعضی معارض خریدار گیرتر آید، هر معنی را الفاظی بود که در آن، مقبول‌تر افتد و عبارتی باشد که بدان، لطیف‌تر نماید. در این باب، نظم و نثر یکسان و سخن موزون و ناموزون برابر.» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۵: ۱۹۰-۱۸۹)

سخنور نه تنها باید لفظی را برگزیند که با معنای مورد نظر تناسب کامل داشته‌باشد بلکه باید لفظی را انتخاب کند که مناسب فهم و دانش مخاطب باشد و به عبارت دیگر، اقتضای حال و مقام را نیز در گزینش لفظ رعایت کند.

۲-۴- لفظ و معنا در کلام مولانا و غزالی

۲-۴-۱- غزالی به تصریح خود، احیا را به شیوهٔ کتاب‌های فقهی، در چهار ربع تدوین کرده‌است و مقدمه‌ای در باب علم، بر آن افزوده‌است. محتوای کتاب، تمام جوانب زندگی را دربرمی‌گیرد. بی‌تردید، هدف اصلی چنین اثری، تعیین وظایف مسلمانان، مطابق شرع و سنت حضرت پیامبر (ص) است.

«غزالی در شرایطی که نه دولت قوی وجود داشت تا از امت و قلمرو اسلامی دفاع کند و نه مسئولانی که حامی و دلسوز شریعت و وحدت دینی باشند، مناصب خود و تدریس در سطوح عالی دینی را که به نظر وی از عوامل ضعف شریعت در بین مردم بود،

ترک کرد و به مردم پیوست تا با تعلیم و ارشاد آنان - آن طور که در کتاب احیا پیش‌بینی کرده بود- نه فقط در بعد عبادات بلکه در سطوح فردی، اجتماعی و اخلاقی، نظم و آن نیروی معنوی را که برای حفظ وحدت دینی لازم است، در خود مردم به‌وجود آورد.» (آهنچی، ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸: ۷۵)

در عصر حاضر، چندین تلخیص مهم و ارزشمند از احیاء علوم الدین غزالی ارائه شده‌است که هر یک به نوعی می‌خواهند پای این اثر مؤثر را به مجامع و محافل جدی و جدید بازکنند و به این صورت نشان دهند که غزالی و افکار وی، هنوز مفید و مؤثراند و می‌توان با بخش‌هایی از آنها، بسیاری از نیازهای موجود در این محافل و حتی جامعه را برآورده ساخت. «این کتاب، نیرویی درخود انباشته‌است که گذر زمان آن را از بین نمی‌برد و می‌توان آن را در فهرست «کتاب‌هایی که نمی‌میرند» یا بهتر است بگوییم: در فهرست «کتاب‌هایی که نباید بگذاریم بمیرند»، قرار دهیم.» (برازندگان، ۱۳۸۷: ۴۱)

احیاء علوم الدین، مهم‌ترین کتاب غزالی است که در قرن پنجم هجری نوشته شده‌است. در این کتاب:

«غزالی، به‌عنوان یک مجلد دینی، به‌دنبال احیاء علوم دین است و به سبک اصحاب هرمنوتیک، یادآور معنای اولیة الفاظ مهم دینی می‌شود که در زمانه او تحریف شده یا به معانی خاصی تخصیص یافته‌اند. در تاریخ تفکر اسلامی، عنوان این کتاب، مبدل به یک سرمشق و یک طرح (Project) دینی شده و هربار که متفکران بزرگ اسلامی، از مولوی تا ملاصدرا، به‌دنبال احیای علوم دین برآمده‌اند، به این کتاب نظر داشته‌اند. در روزگار ما که تجدید و احیای علم حقیقی دین بیشتر از هر زمان دیگر ضروری شده‌است، با توجه به برخی ادعاهای کاذب موجود برای احیای دین، توجه به احیای علم دین غزالی، بیش از هر زمان دیگر ضروری است.» (پازوکی، ۱۳۸۸: ۴)

۲-۴-۲- اگر مثنوی جلال‌الدین محمد را با آثار شاعران برجسته ایران شاعرپرور مقایسه کنیم، ممکن است این احساس به ما دست دهد که اشعار و ابیات این کتاب شریف، به‌منظور بیان عقاید و دیدگاه‌های عرفانی و فلسفی این مرد شریف، در این شش دفتر آمده‌است و مولانا از جهت لفظی، توجهی به زینت و زیور اشعار خود نداشته‌است و هرچه

به ذهن او می‌رسیده، با الفاظ معمولی بیان می‌کرده و بیشتر به معنی ابیات می‌پرداخته‌است و لفظ و کلمه و روابط اجزای جمله، برای او بی‌اهمیت بوده‌است لیکن اگر با دقت به این جنبه از ابیات مثنوی توجه کنیم، می‌بینیم که شعر مولانا در مواردی بسیار، آن‌قدر فخیم و جذّاب است که کمتر گوینده‌ای از گویندگان فارسی‌زبان، قدرت مقابله با او را دارد. «مولانا در مثنوی، از پدیده حذف و تخفیف بسیار استفاده می‌کند و گاهی این استفاده‌ها باعث ابهام می‌شود و از همین جهت است که شعر او به تفسیر و تشریح نیازمند است.» (شریعت، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹: ۵۱۹)

معانی بلند و متعالی در الفاظ و کلمات معمولی به‌سختی می‌گنجند، مولانا نیز گاه به این نتیجه می‌رسد که «حرف و صوت و گفت را برهم زند» و خود را از تنگنای الفاظ خارج سازد و در جایی می‌گوید:

لفظ در معنی همیشه نارسان زان پیمبر گفت قد کلّ لسان
(۳۰۱۳/۲)

تراش دادن و نو کردن الفاظ برای ادای معانی، ضرورتی محسوب می‌شود که هوراس در تمثیلی زیبا به آن اشاره می‌کند: «زبان، به‌مثابه درختی است و کلمات، مانند برگ‌های آن. هرچه روزگار می‌گذرد و بر عمر این درخت می‌افزاید، برگ‌های کهنه از شاخه‌های آن فروریخته، برگ‌های نو بر آن می‌روید ولی در اصل و ذات آن درخت تغییری راه نیافته، چنان که بود، باقی خواهد بود.» (صورتگر، ۱۳۴۶: ۱۱۵)

پنهان بودن معانی در نقاب لفظ و حجاب کلمات، مضمونی است که مولوی با توجه به آن، تصاویر دیگری خلق می‌کند:

این سخن چون پوست و معنی مغز دان این سخن چون نقش و، معنی همچو جان
پوست باشد مغز بد را عیب‌پوش مغز نیکو را ز غیرت غیب‌پوش
(۱۰۹۷-۱۰۹۸/۱)

مولانا از اشتراک لفظ و تفاوت معنا و وظیفه مستمع در پی بردن به حقیقت سخن می‌گوید:

آن شراب حق بدان مطرب برد وین شراب تن از این مطرب چرد

هر دو گر یک نام دارد در سخن لیک شتان این حسن تا آن حسن
 اشتباهی هست لفظی در بیان لیک خود کو آسمان تا ریمان
 اشتراک لفظ دایم رهن است اشتراک گبر و مؤمن در تن است
 جسم‌ها چون کوزه‌های بسته‌سر تا که در هر کوزه چه بود؟ آن نگر
 کوزه آن تن پر از آب حیات کوزه این تن پر از زهر ممت
 گر به مظروفش نظر داری شهی ور به ظرفش بنگری تو گم‌رهی
 لفظ را ماننده این جسم دان معنیاش را در درون مانند جان
 (۶۴۶-۶۵۴/۶)

مولوی در مثنوی، معانی بلند عرفانی را در قالب حکایت‌های دلنشین و عامه‌پسند ارائه کرده و وظیفه خواننده را در مواجهه با این حکایات روشن ساخته است:

ای برادر قصه چون پیمان‌های است معنی اندر وی مثال دانه‌ای است
 دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمان‌ها را گرگشت نقل
 (۳۶۲۲-۳۶۲۳/۲)

شاعر و نویسنده هنرمند، کسی است که در زبان تصرف کند و با بینش نو و گسترده، امکانات گسترده زبانی را به خدمت ادبیات (شعر و نثر) درآورد و لغات و ترکیبات تازه وضع کند و معانی و اندیشه‌های متعالی را در قالب کلمات منتخب و مناسب بیان کند. قصه‌ها و تمثیلات مثنوی مولانا، مقدمه واقعی شناخت مثنوی و راه ورود به اقلیم ناشناخته آن است زیرا تمثیل، پرکاربردترین ابزار است که در ادبیات تعلیمی به کار می‌رود. این، از خاصیت اقناعی شگفت‌انگیز تمثیل می‌جوشد که به مراتب، قدرت تأثیرگذاری بیشتری از بیان مستقیم یک معنی دارد و فارغ از ارزش خود معنی، آن را در ذهن مخاطب خود جای گیر می‌کند. به قول عبدالقاهر جرجانی: «مزیت تمثیل، همیشه در طریق اثبات معنی است، نه در خود معنی.» (عبدالقاهر جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۸)

۲-۵- آفات زبان

زبان عضوی کوچک است اما دارای آفات فراوان و خطرهای سهمگینی است. زبان در میدان وسیعی، خارج از حد و انتها، جولان می‌دهد. هم در ایجاد خیر، ید طولایی دارد و هم در پیدایش شرّ نیرویی بسیار قوی؛ بنابراین، اگر کسی زبان را به حال خود گذارد، شیطان پیش‌آهنگ او می‌شود و او را به هر میدانی که بخواهد، می‌برد و به هر وادی که اراده کند، می‌افکند تا بالأخره او را به بند هلاکت مبتلا سازد. کسی که بخواهد از شرّ زبان ایمنی یابد، بایستی آن را با زمام شرع مهار کند و جز در اموری که به نفع دین و دنیای اوست، از آن جلوگیری کند.

«بسا پرده‌ها که به واسطه زبان، دریده شده و چه آبروها که به سبب یک سخن بی‌جا ریخته شده و چه اشخاص که در دل‌ها با وقع و وقار و به یک کلام ناهنجار، از درجه اعتبار ساقط گردیده‌است.» (نراقی، ۱۳۶۲: ۳۵۲)

با توجه به اینکه مقاله تطبیقی است، نظرات دو صاحب‌نظر حکمت و دین و دانش، امام محمد غزالی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، را که مفاهیم مشترک زیادی در این باره دارند، با هم مقایسه می‌کنیم.

امام محمد غزالی، کلیم، فقیه و متفکر دینی قرن پنجم هجری که آراء و افکار او، در اثر گران سنگ احیاء علوم الدین بیان شده است، در کتاب «کیمیای سعادت»، پانزده آفت و در «احیاء العلوم»، بیست آفت از آفات زبان را برمی‌شمارد. او از چهار قسم سخن گفتن: «۱- همه ضرر، ۲- هم ضرر و هم منفعت، ۳- نه ضرر و نه منفعت، ۴- منفعت محض» (غزالی، ۱۳۷۶: ۴۷۳/۲) تنها سخنی را که منفعت محض باشد، گفتنی می‌داند و سه چهارم بقیه را ناگفتنی. همین‌طور مولانا، شاعر و عارف نامدار فارسی قرن هفتم هجری که مثنوی معنوی و دیوان غزلیات شمس از برجسته‌ترین آثار اوست، در مثنوی شریف، به جنبه‌های اخلاقی خاموشی توجه کرده، به برخی آفات زبان اشاره نموده و در مناسبت‌های مختلف، از حفظ وصیانت زبان، سخن به میان آورده است. شیوه بیان این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت است. غزالی، جملات را با زبان مستقیم و کاملاً خبری و انشایی بیان می‌کند. وی

ابتدا، آفت‌های زبان را تعریف می‌کند و سپس، برای روشن شدن موضوع، روایت‌هایی از پیامبر اکرم (ص) و بزرگان می‌آورد. در حالی که مولانا، در بیشتر موارد، زبان غیرمستقیم را برای موضوع مورد نظر که نوعی از ادبیات تعلیمی است، برمی‌گزیند. وی مضامین را در قالب قصه و حکایت و به صورت تمثیلی بیان می‌کند.

با ذکر چند مورد، به صورت تطبیقی این دو موضوع را بررسی خواهیم کرد. غزالی خود در احیاءالعلوم، آفات زبان را از نظر بار گناه طبقه‌بندی کرده است. وی از گناهانی که سبک‌تر هستند آغاز کرده و سپس، به آخرین آفت که سنگین‌تر است، ختم نموده است اما مولانا، بدون هیچ‌گونه طبقه‌بندی، در لابه‌لای ابیات مثنوی به موارد آفات زبان اشاره کرده و در بیشتر موارد، این آفات زبان را در قالب داستان (اعم از قرآنی و دینی) آورده است و در کنار این آفات، از خاموشی نیز سخن می‌گوید. غزالی در کتاب خود، ابتدا از فضیلت خاموشی سخن می‌گوید و سپس، به آفات زبان می‌پردازد.

۲-۶- آفات زبان در احیاءالعلوم و مثنوی

از آنجا که تعداد آفات زبان بسیار است، برای مثال، به ذکر چند مورد بسنده

می‌شود:

۲-۶-۱- آفت فضول سخن

مفاسد و معایب بسیار گویی، بسیار است؛ پس باید در به روی زبان بست و قفل آن را باز نکرد، مگر وقتی که ضرورت شود. برخی افراد چنان پرحرف‌اند که عرصه را بر شنونده تنگ می‌کنند. این افراد چون زیاد سخن می‌گویند، هر سخن پوچ و کم‌ارزشی را بر زبان می‌رانند و چه بسا دچار مکرر گویی و دروغ‌گویی می‌شوند و بعدها ناگزیرند پاسخگوی سخنان نسنجیده خود باشند؛ بنابراین، شایسته است که انسان، مختصر و مفید سخن بگوید و توجه داشته باشد که پرحرفی، از اعتبار فرد در جامعه می‌کاهد. وقار و منزلت هر شخص در سخن گفتن، به تامّ و تمام گفتن و علمی بودن سخن و پرهیز از پرگویی است. غزالی، این آفت زبان را این‌گونه تعریف می‌کند:

«وَهُوَ أَيْضاً مَذْمُومٌ وَ هَذَا يَتَنَاوَلُ الْخَوْضَ فِيمَا لَا يَغْنَى وَالزِّيَادَةُ فِيمَا يَغْنَى عَلَى قَدْرِ الْحَاجَةِ فَإِنْ مَنْ يُعْنِيهِ أَمْرٌ يُمْكِنُهُ أَنْ يَدْكَرَهُ بِكَلَامٍ مُخْتَصِرٍ وَيُمْكِنُهُ أَنْ يَجَسَمَهُ وَيَقَرَّرَهُ هُوَ يُكْرَرُ هُوَ مَهْمًا تَأْدَى مَقْصُودُهُ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ فَذَكَرَ كَلِمَتَيْنِ الثَّانِيَةَ فُضُولًا يَفْضَلَعْنَ الْحَاجَةَ وَ هُوَ أَيْضاً مَذْمُومٌ لَمَّا سَبَقُوا أَنْ لَمْ يَكُنْفِيهِ إِثْمٌ وَ لَأَ ضَرَّرَ»: و آن نیز نکوهیده است و این دو قسم است: یکی خوض کردن در غیر مهم و دوم خوض کردن در مهم، زیادت از قدر حاجت. چه کار مهم را ممکن است که به سخنی مختصر، یاد کند و ممکن است که آن را پر و بال دهد و مقرر و مکرر گرداند؛ پس هرگاه که مقصود به یک کلمه بر آید و او دو گوید، آن دوم فضول باشد؛ یعنی، زیادت از حاجت باشد و آن نیز نکوهیده است برای آنچه سابق شده است، اگرچه در او بزه و زبانی نیست.»

(غزالی، بی تا: ۳/ ۱۱۴)

بنابراین، از نظر غزالی، فضول سخن هم می تواند فرورفتن در عمق در امور غیر مهم باشد و هم می تواند در امور مهمی باشد که بیش از نیاز به آن پرداخته شود. در کار دیگران فضولی کردن و پرسش بی جا نمودن، کاری غیر اخلاقی است، اگر چه حرام هم نباشد. امام محمد غزالی، در کیمیای سعادت آورده است:

«و فضول، آن بود که اندر وی هیچ چیز باطل نبود و گویند که لقمان، یک سال به نزدیک داوود (ع) می شد و وی، زره می کرد و لقمان همی خواست تا بداند چیست و نمی پرسید تا تمام کرد و اندر پوشید. گفت: این نیک جامه ای است حرب را. لقمان بدانست و گفت: خاموشی، حکمت است و لکن کس را اندر وی رغبت نیست.» (غزالی، ۱۳۷۶، ۶۷/۲)

مولوی همین داستان را در بیان صبر کردن و پرسش بی جا نمودن، چنین آورده است:

رفت لقمان سوی داوود صفا	دید کاو می کرد ز آهن حلقه ها
صنعت زراد او کم دیده بود	در عجب می ماند و سواشش فزود
کین چه شاید بود؟ و ابرسم از او	که چه می سازی ز حلقه توبه تو
باز با خود گفت صبر اولی تر است	صبر تا مقصود زوتر رهبر است
چون نپرسی زودتر کشف شود	مرغ صبر از جمله پیران تر بود
ور بپرسی دیرتر حاصل شود	سهل از بی صبیری ات مشکل شود

(۳/ ۱۸۵۰ - ۱۸۴۴)

۲-۶-۲- آفت فحش و دشنام و پلیدزبانی

یکی از آفات زبان، دشنام و ناسزاگویی است و آن، عبارت است از اینکه انسان از امور قبیح و مستهجن، با عبارات و الفاظ صریح تعبیر کند و کلمات ناشایست و دور از شأن آدمی را بر زبان جاری نماید. در اصطلاح، به آن سب یا فحش می‌گویند. البته الفاظ و عباراتی که اراذل و اوباش در سخنان خویش به کار می‌گیرند، دارای مراتب مختلفی است که بعضی از آنها از بعضی دیگر، زشت‌تر است و به حسب عادات و موارد، با هم فرق می‌کند؛ لذا بعضی از فحش‌ها حرام و بعضی دیگر مکروه و مذموم است و مؤمن باید از به کاربردن الفاظ و عباراتی که بر اشیاء قبیح و مستهجن دلالت دارد، اجتناب ورزد و در هنگام ضرورت نیز نباید به آنها تصریح کند بلکه باید به صورت کنایه و رمز، به آنها اشاره نماید.

ناسزا، نام بد یا نسبت زشت است که به سب ناراحتی از کسی یا چیزی گفته می‌شود و غزالی مصدر آن را خبث و بد گوهری می‌داند: «وَهُوَ مَذْمُومٌ وَمَنْهِيٌّ عَنْهُ مَصْدَرُهُ الْحَبْثُ وَاللُّؤْمُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا كُفْرًا وَالْفُحْشُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَلَا التَّفَحُّشَ»: و آن، منهی‌عنه و نکوهیده است و مصدر آن، خبث و بد گوهری است. حضرت رسول (ص) فرمودند: پرهیزید از فحش که حق تعالی، فحش طبیعی و تکلفی را دوست ندارد.

(غزالی، بی تا، ۳ / ۱۲۱)

اما مولانا، در قالب حکایتی، درباره دشنام چنین می‌گوید: شخصی بی‌خانمان و شکمباره در زندان بود. هر غذایی که به زندان می‌آمد، بی‌درنگ آنها را می‌ربود و به هیچ یک از زندانیان امان نمی‌داد. زندانیان که امیدی به خلاصی او نداشتند، نزد قاضی رفتند و شکایت کردند. قاضی خواست او را از زندان بیرون کند، مفلس ناراحت شد زیرا زندان برای او بهشت بود. قاضی وقتی متوجه شد که او واقعاً تهی دست است، دستور داد تا او را بر مرکوبی بشانند و در کوی و برزن بگردانند و جارچیان بانگ بزنند که کسی به وی نسیه ندهد. سرانجام، مأمور اجرای حکم، شتر یک هیزم فروش را به زور گرفت و مفلس را بر آن نشانند. پس از چند ساعت، شتردار گفت: از صبح تا حالا بر پشت این شتر زبان بسته

سوار شده‌ای، از تو پول جو را نمی‌خواهم اما دست کم، پول گاه را بپرداز. مرد مفلس جواب داد: عجب آدم احمقی هستی! تا حالا نفهمیدی که چرا مرا در شهر می‌گرداندند؟

طبل افلاسم به چرخ سابعه	رفت و تو نشنیده ای بدو واقعه
گوش تو پر بوده است از طمع خام	پس طمع کر می‌کند کور ای غلام
تا کلوخ و سنگ بشنید این بیان	مفلس است و مفلس است این قلتبان
تا به شب گفتند و در صاحب شتر	برنزد کاو از طمع پر بود پر

(۶۷۵ - ۶۷۸ / ۲)

۲-۶-۳- آفت لعنت کردن جمادی یا حیوانی یا آدمی را

لعن در لغت به معنای خوار کردن، راندن و دور کردن از روی خشم و غضب و در علم اخلاق، به معنای طلب و درخواست دور شدن شخص از رحمت خداوند است. وقتی انسان، شخصی را لعن می‌کند، می‌خواهد که او از درگاه لطف و رحمت خداوند دور شود اما نفرین، به معنای درخواست هرگونه بدی و شر از خداوند برای دیگران است؛ حال چه درخواست دوری از رحمت و چه امر ناخوشایند دیگری باشد. بدین سبب می‌توان نفرین را دارای معنایی شامل‌تر از لعن دانست؛ یعنی، هر لعنی، نفرین است ولی هر نفرینی، لعن نیست. از نظر غزالی لعنت:

«وَاللَّعْنُ عِبَارَةٌ عَنِ الطَّرْدِ وَالْإِبْعَادِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَذَلِكَ غَيْرُ جَائِزٍ إِلَّا عَلَى مَنْ اتَّصَفَ بِصِفَةٍ تُبْعَدُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالظُّلْمُ بَأَنَّ يُقُولُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَعَلَى الْكَافِرِينَ وَيَتَّبَعِي أَنْ يُتَّبَعُ فِيهِ لَفْظُ الشَّرْعِ فَإِنَّ فِي اللَّعْنَةِ خَطَرَ أَلَّا تَهْ خُكْمٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَأَنَّ فَذَ أَبْعَدَ الْمَلْعُونُ وَذَلِكَ غَيْبٌ لَا يُطْلَعُ عَلَيْهِ غَيْرُ اللَّهِ تَعَالَى وَيَطْلَعُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». و لعنت، عبارت است از راندن و دور کردن از حضرت خدای و آن روا نیست مگر بر آن کسی که موصوف باشد به صفتی که او را از خدای عزوجل دور گرداند و آن، کفر و ظلم است، بدانچه گوید: لعنت خدای بر ظالمان و کافران باد و باید که لفظ شرع را در آن متابعت کند. در لعنت، خطر است زیرا که حکم کردن است بر خدای که ملعون را دور گردانیده است و آن غیب است که جز خدای، کسی بر آن مطلع نیست و پیغامبر آنگاه مطلع شود که خداوند، عزوجل، او را مطلع گرداند. (غزالی، بی تا: ۳/ ۱۲۳)

غزالی در زمینه لعنت، حکایتی را نقل می‌کند:

«وَقَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِيْنِي فَقَالَ أَوْصِيْكَ أَنْ لَا تَكُوْنَ لَعَانًا وَقَالَ ابْنُ عَمْرٍ أَنْ أَبْغَضَ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ كُلَّ طِعَانٍ لِعَانَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لَعْنُ الْمُؤْمِنِ يُعَدُّ قَتْلَهُ: ومردی به پیامبر (ص) گفت: مرا وصیت کن. گفت: وصیت می‌کنم تو را که لعنت‌کننده نباشی و ابن عمر، رضی الله عنهما، گفت: دشمن‌ترین بندگان خدای در حضرت او، بدگوی لعنت‌کننده است. یکی از ایشان گفت: لعنت کردن بر مؤمن، برابر کشتن اوست.» (غزالی، بی تا: ۱۲۶/۳)

اما در مثنوی: بر اثر لعنت الهی بود که ابلیس، از خداوند تقاضای عمر دراز کرد زیرا از خداوند، جز خداوند را خواستن، نقصانی است بسیار. بدین سان چنین کسی، آماج تیر لعنت الهی می‌گردد و کسی که طالب لعنت الهی باشد، شخصی ناصالح و مطرود است:

عمر و مرگ این هردو با حق خوش بود	بی خدا آب حیات آتش بود
آن هم از تأثیر لعنت بود کاو	در چنان حضرت همی شد عمر جو
از خدا غیر خدا را خواستن	ظنّ افزونی است و کلی کاستن
خاصّه عمری غرق در بیگانگی	در حضور شیر روبه‌شانگی
عمر بیشم ده که تا پس‌تر روم	مَهْلَم افزون کن که تا کمتر شوم
تا که لعنت را نشانه او بود	بد کسی باشد که لعنت جو بود

(۷۷۶/۵ - ۷۷۱)

۲-۶-۴- آفت سخریه و استهزا

استهزا، عبارت است از اینکه انسان، سخن یا رفتار و کردار یا صفات و خلقت مردم را به زبان یا در عمل یا به ایما و اشاره، طوری نقل و بازگو کند که سبب خنده دیگران شود. البته این عمل، موجب ایذا و تحقیر و آگاه کردن بر عیوب و نقایص مردم خواهد شد و اگر این کار در حضور شخص مورد استهزا نباشد، موجب غیبت نیز هست. باعث این صفت و عمل، یا دشمنی است یا تکبر و کوچک شمردن شخصی که استهزا می‌شود یا به قصد خندانیدن و دل‌شاد کردن دیگران. غزالی، استهزا را حرام می‌داند و علت آن است که طرف از شخص استهزاکننده می‌رنجد. وی این آفت زبانی را این‌گونه تعریف می‌کند:

«وَهَذَا مُحْرِمٌ مَهْمَا كَانَ مُؤْذِيًا كَمَا قَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَئِن سَاءَ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَمَعْنَى السُّحْرِيَّةِ الْإِسْتِهَانَةُ وَالْتَحْقِيرُ وَالتَّنْبِيهُ عَلَى الْعُيُوبِ وَالنَّقَائِصِ عَلَى وَجْهِ يَضْحَكُ مِنْهُ وَقَدْ يَكُونُ ذَلِكَ بِالْمُحَاكَاهِ فِي الْفِعْلِ وَالْقَوْلِ وَقَدْ يَكُونُ بِالْإِشَارَةِ وَالْإِيْمَاءِ وَإِذَا كَانَ بِحَضْرَةِ الْمُسْتَهْرَأِ بِهِ لَمْ يُسَمَّ ذَلِكَ غَيْبَةً وَفِيهِ مَعْنَى الْغَيْبَةِ: و این حرام است چون رنجاننده باشد. حق تعالی فرمود: نباید گروهی، گروهی دیگر را استهزا کند؛ باشد که آن جماعت که بر ایشان استهزا می کنند، بهتر از استهزاکنندگان باشند. معنی سخریت، حقیر شمردن و خوار داشتن است و عیب‌ها و نقص‌ها بر وجهی بازگفتن که از آن، خنده آید و آن، به محاکات باشد در قول و فعل و به اشارت. اگر در حضور باشد، آن را غیبت نخوانند و در او معنی غیبت است.» (غزالی، بی تا: ۳/۱۳۱)

در مثنوی: حضرت نوح، برای ساختن کشتی، به چوب‌بری، آهن‌کوبی و تمهید مقدمات و امثال آن مشغول بود. قومش مرتباً بر او می‌گذشتند و مسخره‌اش می‌کردند و می‌گفتند: ای نوح! بعد از پیغمبری، به نجاری رسیده‌ای! بعد به هم می‌گفتند این دیوانه را نمی‌بینید که خانه‌ای ترتیب داده تا با آن روی آب حرکت کند و با هم می‌خندیدند.

نوح اندر بادیه کشتی بساخت صد مثل‌گو از پی تسخر بتاخت
در بیابانی که چاه آب نیست می‌کند کشتی چه نادان ابلهی است
آن یکی می‌گفت: ای کشتی بتاز وان یکی می‌گفت: پرش هم بساز
(۲۷۹۷/۳ - ۲۷۹۵)

۲-۶-۵-آفت غیبت

غیبت، عبارت است از بیان نقاط ضعف و معایب دیگران که اگر آن را بشنوند، ناراحت گردند، چه مربوط به رشته‌های دینی، اخلاقی، روحی و اجتماعی باشد یا مربوط به جهات جسمی، همچون قیافه، اعضای بدن، چگونگی حرکات و رفتار شخص و یا مربوط به بستگان او، مانند زن و فرزند و غیر آن. غزالی غیبت را نکوهش کرده و می‌فرماید:

«وَقَدْ نَصَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى ذِمَّتِهَا فِي كِتَابِهِ وَشَبَّهَ صَاحِبَهُ بِأَكْلِ لَحْمِ الْمَيْتَةِ فَقَالَ تَعَالَى وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مِمَّا فَكَرَهُتُمُوهُ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ»: خدای، عزوجل، در کتاب خود، بر ذم آن اشاره کرده و گوینده

آن را به خورنده گوشت مرده، تشبیه کرده و فرموده است: غیبت نکنید گروهی از شما گروهی را، آیا دوست می دارد یکی از شما که گوشت برادر مرده خود را بخورد! و فرمود: خون و مال و آبروی هر مسلمانی، بر مسلمان حرام است.» (غزالی، بی تا: ۳/ ۱۴۱)

همان گونه که قرآن مجید، غیبت کردن را مانند خوردن گوشت برادر مؤمن می داند، مولانا نیز همین مضمون را آورده است:

چون ز غیبت و اکل لحم مردمان شصت سالات سیربی نآمد از آن
(۴۲۹۹ / ۶)

این بیت تضمینی است از آیه ای در قرآن کریم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»؛ همان ای کسانی که ایمان آوردید! از بسیاری گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها، بدفرجام است و تجسس نکنید. بعضی از شما، از بعضی دیگر غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مؤمن مرده اش را بخورد؟ پس، از آن بسی بدتان می آید و خدای را پروا بدارید، خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.» (حجرات/ ۱۲)

۳- نتیجه گیری

زبان را می توان به شکل پدیده ای که دارای دو حوزه است، در نظر گرفت. یکی حوزه لفظ و دیگری حوزه محتوا. در حوزه لفظ، زبان شناسی با صورت یا شکل عناصر زبانی سروکار دارد، بدون اینکه ضرورت معنای آن را در نظر بگیرد. حوزه محتوا با معناشناسی سروکار دارد؛ یعنی، با مطالعه معنا. بررسی صورت، کمتر از مطالعه معنا پیچیدگی دارد؛ از این رو، حوزه لفظی زبان معمولاً پیش از حوزه محتوا تجزیه و تحلیل می گردد.

پیوستگی بین لفظ و معنا، منجر به آفرینش های هنری می گردد. شمس قیس رازی، در توصیه های خود به شاعران، لفظ و معنا را به «ظرف و مظروف» تشبیه می کند و بر پیوستگی جدایی ناپذیر میان آن دو تأکید می کند. وی معتقد است که نداشتن دقت و وسواس لازم و بی توجهی شاعر به انتخاب لفظ مناسب که به بیان مضامین والا با الفاظ سست و رکیک منجر می گردد، به معنای کلام خدشه وارد می سازد و طراوت و تأثیر سخن را از بین

می‌برد؛ از این رو، تنها شعری را می‌توان در حدّ کمال دانست که مضمونی والا داشته‌باشد و آن مضمون، با الفاظ پاکیزه و لطیف بیان شده‌باشد.

زبان، عضوی کوچک است اما دارای آفات فراوان و خطرهای سهمگینی است که هر لحظه آرامش و امنیت، اعتبار و آبرو، جان و مال، دین و دنیا و بالأخره، موجودیت مادی و معنوی صاحب خود و دیگران را تهدید به سقوط و نابودی می‌کند.

گرایش امام محمد غزالی و مولانا جلال الدین محمد بلخی برای بیان این آفات زبان، نشان‌دهنده اهمیت این موضوع است. البته ناگفته نماند که روش‌های بیان این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت است. غزالی از زبان مستقیم استفاده کرده و موضوع را از لحاظ فقهی و کلامی بررسی کرده‌است در حالی که مولانا، در اکثر موارد، از زبان غیرمستقیم استفاده کرده، قالب تمثیل را برگزیده و پیام خود را این گونه بیان کرده‌است. قصه‌ها و تمثیلات مثنوی مولانا، مقدمه واقعی شناخت مثنوی و راه ورود به اقلیم ناشناخته آن است زیرا تمثیل، پرکاربردترین ابزاری است که در ادبیات تعلیمی به کار می‌رود. این، از خاصیت اقناعی شگفت‌انگیز تمثیل می‌جوشد که به مراتب، قدرت تأثیرگذاری بیشتری از بیان مستقیم یک معنی دارد و فارغ از ارزش خود معنی، آن را در ذهن مخاطب خود جایگیر می‌کند.

فهرست منابع

- کتاب‌ها

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۷). ترجمه علی شیروانی. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
- ۳- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۴۶). **شرح غررالحکم ودررالكلم**. بامقدمه میر جلال‌الدین حسینی ارموی، جزو اول. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- اچسون، جین. (۱۳۶۷). **زبان‌شناسی همگانی**. ترجمه حسین وثوقی. تهران: انتشارات علوی.
- ۵- باقری، مه‌ری. (۱۳۸۴). **مقدمات زبان‌شناسی**. تهران: قطره.
- ۶- بی‌رویش، مانفرد. (۱۳۶۳). **زبان‌شناسی جدید**. ترجمه محمدرضا باطنی. چاپ دوم. تهران: آگاه.
- ۷- پالم، فرانک رابرت. (۱۳۷۴). **نگاهی تازه به معنی‌شناسی**. ترجمه کورش صفوی. تهران: مرکز نشر کتاب ماد.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). **نقد ادبی**، جلد اول. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- ۹- زمانی، کریم. (۱۳۹۰). **شرح جامع مثنوی**. چاپ بیستم. تهران: اطلاعات.
- ۱۰- شمس قیس رازی. (۱۳۷۳). **المعجم فی معاییر اشعارالعجم**. به کوشش سیروس شمیسا. چاپ اول. تهران: فردوس.
- ۱۱- صورتگر، لطفعلی. (۱۳۴۶). **سخن‌سنجی**. چاپ پنجم. تهران: ابن سینا.
- ۱۲- عبدالقاهر جرجانی. (۱۳۶۸). **دلایل الاعجاز فی القرآن** (ترجمه فارسی). ترجمه و تحشیه سید محمد رادمنش. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۳- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۷۵). **قابوس‌نامه**. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ هشتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۴- غزالی، محمد. (۱۳۷۶). **کیمیای سعادت**. تصحیح احمد آرام. چاپ چهارم. تهران: گنجینه.
- ۱۵- (بی‌تا). **احیاء علوم‌الدین**، جلد سوم. بیروت: دارالمعرفه.
- ۱۶- نراقی، مهدی. (۱۴۰۷). **علم اخلاق اسلامی** (ترجمه کتاب جامع السعادات جلد ۲). ترجمه جلال‌الدین مجتبوی. تهران: حکمت.

- مقاله‌ها

- ۱- آهنچی، آذر. (۱۳۷۷ و ۱۳۷۸). «تأثیر فرهنگی غزالی در بغداد و مسیر تفکر وی از تهافت الفلاسفه تا احیاء علوم الدین». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۱۴۸-۱۴۹، صص ۶۲-۸۶.
- ۲- برازندگان، ع. (۱۳۸۷). «آموزه های غزالی برای انسان امروز». مجله کتاب ماه دین. سال یازدهم، شماره ۱۲۹-۱۲۸، صص ۴۰-۴۵.
- ۳- پازوکی، شهرام. (۱۳۸۸). «احیاء علوم الدین غزالی و ضرورت احیای آن در روزگار ما». مجله جاویدان خرد. دوره جدید، شماره ۴، صص ۳۷-۴۹.
- ۴- شریعت، محمدجواد. (۱۳۸۸ و ۱۳۸۹). «مثنوی در ترازوی لفظ». پژوهشنامه فرهنگ و ادب. سال پنجم و ششم، شماره ۹، صص ۵۱۸-۵۲۵.
- ۵- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۶). «نقش فلسفه تمثیلی در داستان پردازی های مولانا». فصلنامه پژوهش های ادبی. شماره ۱۶، صص ۱۸۳-۱۹۸.

Archive of SID